

حکایت یأس و امید

شرق، جورج الیوت، به نام اصلی مری ان ایوانز، از زنان نویسنده انگلیسی قرن نوزدهم است‌که رمان‌هایش را با نامی مستعار و مردانه منتشر می‌کرد. آثار او امروز بخشی از میراث کلاسیک ادبیات انگلیسی‌زبان است و منتقدان زیادی از منظرهای مختلف به نقد و بررسی داستان‌های او پرداخته و جوه اهمیت آثار او را نشان داده‌اند.

ادبیات کلاسیک انگلستان به جز جورج الیوت زنان نویسنده دیگری هم دارد که آثار آنها نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. رضا رضایی سال‌هاست که ترجمه آثار نویسندگان زن قرن نوزدهم انگلستان را به‌عنوان یک پروژه در دست دارد.او با آثار جین آستین شروع کرد و سپس به سران خواهران برونته رفت و سرانجام به جورج الیوت رسید. «رومولا» عنوان تازه‌ترین ترجمه او از الیوت است که این کتاب نیز توسط نشر نی منتشر شده است. «رومولا» پنجمین رمان الیوت پس از «زندگی کشیشان»، «آدام بید»، «آسیاب رودخانه فلاس» و «سایلاس مارتر» است. الیوت پس از «رومولا» نیز رمان‌های «فلیکس هولت»، «میدل مارچ» و «دانیل دروندا» را نوشت. در میان رمان‌های الیوت، «رومولا» جایگاهی ویژه دارد و از زمان انتشارش تا امروز مورد توجه زیاد منتقدان و خوانندگان قرار داشته است. آن‌طورکه مترجم در آغاز کتاب اشاره کرده، «رومولا» در زمان خود با تأیید و تحسین اهل فن مواجه شد. رابرت براونینگ، شاعر بزرگ انگلیسی، با شور و شوق این را خواند و در نامه‌ای به نویسنده‌اش نوشت: این عالی‌ترین و دلبرانه‌ترین شعر منثوری است که در عمرش خوانده است. انتنی ترالوپ، داستان‌نویس انگلیسی، معتقد بود که هیچ زنی در هیچ رمانی به پای قهرمان این رمان نمی‌رسد و به جورج الیوت گفت که این اثر زنده خواهد ماند حتی اگر نویسنده‌اش با مرگ ناهنگام از دنیا برود. الفرد تیتسن، ملکه‌الشعرای بریتانیا، کتاب را ستود. جوزیه مارتینی، انقلابی ایتالیایی نیز اثر و نویسنده را تحسین کرد. گلاستون، سیاست‌مدار انگلیسی، با صدای بلند از این رمان تمجید کرد. فردریک موریس، متاله سوسیالیست انگلیسی، با حرارت از رمان تمجید و تعریف کرد. برخی منتقدان و نشریات نیز این رمان را شاهکار جورج الیوت نامیدند. هنری جیمز، نویسنده و منتقد مشهور آمریکایی، در سال ۱۸۸۵ یعنی ۲۰ سال پس از آنکه این اثر را خواند، گفت که «رومولا» در مجموع بهترین رمانی است که الیوت نوشته است.

ایین رمان به چند دلیل از دیگر رمان‌های جورج الیوت متمایز می‌شود. یکی به این دلیل که رمان تاریخی بلندآوازه‌ای است که حوادث آن در فلورانس دوره رنسانس می‌گذرد، برخلاف رمان‌هایی مانند «میدل مارچ» و «آدام بید» که محیط وقایع در آنها عموماً روستاهای انگلستان است. دیگر اینکه این رمان به‌صورت یابوری و ماهانه از ژوئیه ۱۸۶۲ تا اوت ۱۸۶۳ در معتبرترین نشریه ادبی زمانه منتشر شد که علتش از سویی محبوبیت و شهرت الیوت بود و از سویی دیگر آآمدگی خوانندگان و اقبال آنها به رمان تاریخی.

داستان «رومولا» در ۹ آوریل ۱۴۹۲ شروع می‌شود و در ۲۳ مه ۱۴۹۸ به پایان می‌رسد. صحنه رمان شهر فلورانس است، در اوج دوره رنسانس. در این برهه شش ساله شاهد تحولات بزرگ سیاسی و اجتماعی، یورش‌ها، توطئه‌ها و تلاش‌های ناکام و کامیاب و دگرگونی زندگی آدمیان هستیم. در مثن چنین رویدادهای سرنوشت‌سازی، که با تغییر حکومت و انقلاب و دگرگونی شیوه زندگی مردم همراه است، شرح حال زن جوانی را می‌خوانیم که اسمش رومولا است. شخصیتی ساخته و پرداخته خیال جورج الیوت که در متن وقایع ریز و درشت تاریخی، هم تأثیر می‌پذیرد و هم تأثیر می‌گذارد. جورج الیوت دو بار به فلورانس رفته بود و مواد و مصالح بسیار برای رمانش فراهم کرده بود. علاوه بر مشاهداتش، متن‌های مختلفی (اعم از متن‌های تاریخی گذشتگان و نوشته‌های معاصران) را مطالعه کرد.

رضایی پیش از این آثار دیگری از الیوت همچون «آدام بید»، «سایلاس ماینر» و «میدل مارچ» را هم به فارسی برگردانده بود. «میدل مارچ» یکی از مشهورترین آثار جورج الیوت است؛ داستانی که در عین کاوش در ژرفای آدم‌ها و موقعیت‌ها چنان جذاب روایت می‌شود که مخاطب را به خوبی با خود همراه می‌کند. در این رمان می‌توان مهارت و ظرافت الیوت را در پرداخت ریزه‌کاری‌های روان‌شناختی آدم‌ها و نمودن درون پیچیده‌شان به خوبی دریافت. «میدل مارچ» از جمله رمان‌های شاخص در زمینه تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های داستان است. شخصیت‌های رمان «میدل مارچ» در عین سادگی، سخت پیچیده‌اند. اهمیت این رمان هم به دلیل ویژگی‌های ادبی‌اش است و هم به دلیل جنبه‌های اجتماعی و سیاسی. گستره حوادث در این رمان بسیار وسیع است و شخصیت‌های متعددی در آن حضور دارند که هرکدامشان را می‌توان نماینده بخشی از جامعه انگلستان دانست. جورج الیوت با رئالیسمی بسیار دقیق، ریزه‌کاری‌ها و جزئیات مختلفی را در روایتش بازنمایی کرده و آگاهانه به توصیف وضعیت اجتماعی زمانه‌اش پرداخته و این یکی از تمایزهای الیوت با خواهران برونته و جین آستین است. الیوت در روایتش تصویری از مناسبات اجتماعی و روابط میان آدم‌ها به دست داده و نشان داده که جامعه چطور سرنوشت آدم‌ها را در اختیار می‌گیرد و با قواعد خودش مسیر زندگی آنها را تعیین می‌کند. رمان همچنین نشان می‌شد که در آن دوره پول چگونه در حال قدرت‌گرفتن است و به عنوان نیروی مؤثر اجتماعی ظهور کرده است. در روایت الیوت، اراده آدم‌ها قدرت غلبه بر نیروهای اجتماعی را ندارد و آرمان‌ها اغلب با شکست مواجه می‌شوند. این‌این‌روست که «میدل مارچ» از معدود رمان‌های کلاسیک قرن نوزدهمی است که پایانی خوش ندارد و با تلخی همراه است. دیگر ویژگی رئالیسم الیوت، رسوخ به ذهنیت آدم‌ها و توصیف جهان درونی شخصیت‌های داستان است. این ویژگی در آثار جورج الیوت از آن‌رو اهمیت دارد که در میان نویسندگان آن دوره، او بیش از دیگران به انگیزه‌های نهانی و دنیای درون شخصیت‌های آثارش توجه کرده و به این خاطر است که الیوت را داستایفسکی ادبیات انگلیسی نامیده‌اند. «میدل مارچ»، آن‌طورکه در عنوان فرعی اثر هم دیده می‌شود، داستان یک شهر است با همه روابط و مناسباتش. الیوت در روایتش به بازنمایی شهری پرداخته که می‌توان آن را هر جایی از انگلستان آن دوران، به جز لندن، تصور کرد چراکه مناسبات در لندن تفاوت اساسی با هر شهر دیگری دارد. الیوت شهر و آدم‌هایش را با تمام جزئیات و گوشه و کناره‌ای زندگی‌شان به تصویر می‌کشد و جنبه‌های مختلف زندگی در داستان او دیده می‌شود. در «میدل مارچ» چند سرگذشت مختلف به‌طور هم‌زمان روایت می‌شوند و ماجراهای مختلف داستان در نقطه‌ای به یکدیگر وصل می‌شوند.



بهنام حیدرقزوینی

ناصر تقوایی اگرچه با فیلم‌هایی که ساخت و فیلم‌هایی که قصد داشت بسازد و نتوانست بسازد، شناخته می‌شود، اما در کارنامه او وجه دیگری هم وجود دارد که اگرچه عمده نیست اما بسیار حائز اهمیت است. تقوایی نخست به عنوان داستان‌نویس وارد فضای فرهنگی ایران شد و اگرچه پس از آنکه به فیلم‌سازی روی آورد و دیگر داستانی منتشر نکرد اما ارتباطش را با ادبیات همواره حفظ کرد. تقوایی در دهه چهل داستان‌هایش را منتشر کرد و با همان نخستین داستان‌هایش نشان داد که تا چه حد نویسنده‌ای جدی است. در سال ۱۳۴۸ تقوایی مجموعه داستان «تابستان همان سال» را به چاپ رساند و در آن سیمای نویسنده‌ای متعهد که از اعماق برخاسته دیده می‌شود. او در قصه‌های این مجموعه هم نسبت به فضای سیاسی و اجتماعی پس از کودتای ۲۸ مرداد واکنش نشان داده و هم از اولین نویسندگانی است که به شکلی آگاهانه به سراغ مسئله استثمار طبقه کارگر و تضادهای طبقاتی رفته و به ترسیم محیطی کارگری پرداخته است.

تقوایی در دانشگاه تهران ادبیات خوانده بود و از سال ۱۳۴۲ با انتشار داستانی در مجله «آرش» به عرصه نویسندگی وارد شد. او همچنین به همراه گروه دیگری از نویسندگان خوزستانی، در سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ «جُنگ هنر و ادبیات جنوب» را منتشر کردند.

در سال ۱۳۴۸ تقوایی کتاب «تابستان همان سال» را منتشر کرد که مجموعه‌ای از داستان‌های به هم پیوسته است. او در این داستان‌ها به بحران‌های سیاسی و اجتماعی آن دوره و حوادث ناشی از کار توجیه کرده است. تقوایی در این کتاب به خوبی از پس نوشتن داستان‌هایی به سبک هینگویی برآمده و توانسته جغرافیای جنوب را به تصویر بکشد و در ضمن به روایت زندگی و درگیری‌ها و دل‌مشغولی‌های کارگران بارانداز برپرداز. تقوایی بعدتر در فیلم «ناخدا خورشید» به اقتباس از «داشتن و نداشتن» هینگویی پرداخت و این یکی از شاخص‌ترین اقتباس‌های سینمایی در تاریخ سینمای ایران به شمار می‌رود.

محمدعلی سپانلو در کتاب ارزنده «بازآفرینی واقعیت»، قصه از ۲۷ نویسنده معاصر ایران انتخاب کرده و برای هر داستان نقدی کوتاه هم نوشته است. یکی از انتخاب‌های سپانلو در این کتاب، دو داستان «روز بد» و «عاشورا در پاییز» از مجموعه «تابستان همان سال» است. مجموعه داستان تقوایی شامل قصه‌های درهم‌تنیده‌ای است که امکان نادیده‌گرفتن یکی یا

جابه‌جاکردن آنها وجود ندارد و ازاین‌رو است که سپانلو برای کتابش مجبور شده دو قسمت از مجموعه‌داستان تقوایی را برگزیند.

سپانلو در نقدی که درباره این دو داستان نوشته، به‌باب‌شدن نوشتن به شیوه هینگویی در ادبیات آن سال‌های ایران اشاره کرده و با انتقاد از «گرته‌برداران

در حاشیه مجموعه داستان ناصر تقوایی

راوی طبقه کارگر



وطنی» می‌گوید که این شیوه اسلوبی جامد را به آنها تحمیل کرده است. او می‌گوید اغلب «طبع آزمایان شیوه هینگویی» فاقد طبع جامعی هستند که حالات بیان‌شده را در فضای خالی بین کلمات بگذارد.

تقوایی را اما می‌توان نمونه‌ای موفق از نویسندگانی دانست که در مجموعه «تابستان همان سال» داستان‌هایی با روایت‌هایی درست طراحی‌شده نوشت. او در این داستان‌ها تصویری از یک محیط کارگری به دست داده و به این اعتبار از نخستین نویسندگانی به شمار می‌رود که به گونه‌ای جدی چنین محیطی را دستمایه اثر داستانی‌اش قرار داده است. در محیطی که به قول سپانلو «شرجی و دود تابستان و بحران‌های سیاسی هوای سنگینی در آن مستولی کرده است، کارگرانی طعمه حادثات‌اند. آنها را در موقع تفریح‌شان در روسپی‌خانه و رفغ دلخوری در باده‌فروشی تا دعوا و مبارزه و مهاجرت و سرانجام کفن‌پوشیدن و گرفتارآمدن‌شان دنبال می‌کنیم. اما بی‌ان کاملاً موجز، خویشان‌دار و خسیس تقوایی؛ اسلوبی که نوشتن با آن بسیار مشکل است، چون همان‌طورکه ذکر شد باید عکس‌برگردان اتفاق مبین حادثه هم باشد. یعنی از توضیح، رجعت به عقب و حوادث مکمل مصنوعی، خالی باشد».

با ذکر این ویژگی‌ها سپانلو می‌گوید در جهان ادبیات تنها یک اثر بزرگ به آن شیوه نوشته شده و آن «دوای با اسلحه» ارست هینگویی است. به اعتقاد او تقوایی از پس چنین شیوه‌ای برآمده و جان سالم به در برده است. داستان «روز بد» به دوران ملی‌شدن صنعت نفت مربوط است یعنی دورانی که ایران زیر فشار است و در برابر محاصره اقتصادی ایران توسط انگلستان، جو کارگری شهر آبادان، در ته ذهن خود، به کمک‌های نظامی شوروی چشم دوخته است. وقتی خبر می‌رسد که یک کشتی روسی در اسکله مخصوص پهلو گرفته، کارگران به جنب و جوش می‌افتند و زمانی که متوجه می‌شوند که بار این کشتی فقط شکر است، سرخورده می‌شوند. سپانلو می‌گوید تمهید تقوایی در اینجا این است که قهرمان قصه یعنی خورشیدو به مش‌های خالی‌اش نگاه می‌کند.

اثر بزرگ به آن شیوه نوشته شده و آن «دوای با اسلحه» ارست هینگویی است. به اعتقاد او تقوایی از پس چنین شیوه‌ای برآمده و جان سالم به در برده است. داستان «روز بد» به دوران ملی‌شدن صنعت نفت مربوط است یعنی دورانی که ایران زیر فشار است و در برابر محاصره اقتصادی ایران توسط انگلستان، جو کارگری شهر آبادان، در ته ذهن خود، به کمک‌های نظامی شوروی چشم دوخته است. وقتی خبر می‌رسد که یک کشتی روسی در اسکله مخصوص پهلو گرفته، کارگران به جنب و جوش می‌افتند و زمانی که متوجه می‌شوند که بار این کشتی فقط شکر است، سرخورده می‌شوند. سپانلو می‌گوید تمهید تقوایی در اینجا این است که قهرمان قصه یعنی خورشیدو به مش‌های خالی‌اش نگاه می‌کند.

تقوایی اگرچه داستان‌نویس پرکاری نبود اما به اعتبار همان چند داستانی که منتشر کرد به چهره‌ای مهم در داستان‌نویسی جنوب بدل شد. میرعابدینی می‌گوید خشونت طبیعت و روردرویی ایران» به همین ویژگی داستان‌های تقوایی اشاره کرده و می‌گوید در داستان «بناگاه‌ها»، تأثارت ناشی از مرگ یک کارگر بازرگانی شده است: «بیان تقوایی خشن، کوتاه و زنده است؛ خشونت‌ی که به خوبی با محیط داغ و صنعتی جنوب (و شدت مناسبات استثمار)ی وفق می‌یابد. قهرمان داستان می‌خواهد برود دریا و در کشتی کار کند، اما به علت سانحه‌ای که به مرگ رفیقش می‌انجامد، با صاحبکار فرنگی درگیر می‌شود. تقوایی توضیح اضاف‌ای نمی‌دهد و خیلی از مسائل نوشته نمی‌شود، بلکه خواننده باید آنچه را که در لایه‌لای گفت‌وگوها نهفته است دریابد. فرم داستان در انتقال مفاهیم ضمنی –که نوشته نشده‌اند- نقشی بسزا دارد».

تقوایی اگرچه داستان‌نویس پرکاری نبود اما به اعتبار همان چند داستانی که منتشر کرد به چهره‌ای مهم در داستان‌نویسی جنوب بدل شد. میرعابدینی می‌گوید خشونت طبیعت و روردرویی ایران» به همین ویژگی داستان‌های تقوایی اشاره کرده و می‌گوید در داستان «بناگاه‌ها»، تأثارت ناشی از مرگ یک کارگر بازرگانی شده است: «بیان تقوایی خشن، کوتاه و زنده است؛ خشونت‌ی که به خوبی با محیط داغ و صنعتی جنوب (و شدت مناسبات استثمار)ی وفق می‌یابد. قهرمان داستان می‌خواهد برود دریا و در کشتی کار کند، اما به علت سانحه‌ای که به مرگ رفیقش می‌انجامد، با صاحبکار فرنگی درگیر می‌شود. تقوایی توضیح اضاف‌ای نمی‌دهد و خیلی از مسائل نوشته نمی‌شود، بلکه خواننده باید آنچه را که در لایه‌لای گفت‌وگوها نهفته است دریابد. فرم داستان در انتقال مفاهیم ضمنی –که نوشته نشده‌اند- نقشی بسزا دارد».

تقوایی اگرچه داستان‌نویس پرکاری نبود اما به اعتبار همان چند داستانی که منتشر کرد به چهره‌ای مهم در داستان‌نویسی جنوب بدل شد. میرعابدینی می‌گوید خشونت طبیعت و روردرویی ایران» به همین ویژگی داستان‌های تقوایی اشاره کرده و می‌گوید در داستان «بناگاه‌ها»، تأثارت ناشی از مرگ یک کارگر بازرگانی شده است: «بیان تقوایی خشن، کوتاه و زنده است؛ خشونت‌ی که به خوبی با محیط داغ و صنعتی جنوب (و شدت مناسبات استثمار)ی وفق می‌یابد. قهرمان داستان می‌خواهد برود دریا و در کشتی کار کند، اما به علت سانحه‌ای که به مرگ رفیقش می‌انجامد، با صاحبکار فرنگی درگیر می‌شود. تقوایی توضیح اضاف‌ای نمی‌دهد و خیلی از مسائل نوشته نمی‌شود، بلکه خواننده باید آنچه را که در لایه‌لای گفت‌وگوها نهفته است دریابد. فرم داستان در انتقال مفاهیم ضمنی –که نوشته نشده‌اند- نقشی بسزا دارد».

تقوایی اگرچه داستان‌نویس پرکاری نبود اما به اعتبار همان چند داستانی که منتشر کرد به چهره‌ای مهم در داستان‌نویسی جنوب بدل شد. میرعابدینی می‌گوید خشونت طبیعت و روردرویی ایران» به همین ویژگی داستان‌های تقوایی اشاره کرده و می‌گوید در داستان «بناگاه‌ها»، تأثارت ناشی از مرگ یک کارگر بازرگانی شده است: «بیان تقوایی خشن، کوتاه و زنده است؛ خشونت‌ی که به خوبی با محیط داغ و صنعتی جنوب (و شدت مناسبات استثمار)ی وفق می‌یابد. قهرمان داستان می‌خواهد برود دریا و در کشتی کار کند، اما به علت سانحه‌ای که به مرگ رفیقش می‌انجامد، با صاحبکار فرنگی درگیر می‌شود. تقوایی توضیح اضاف‌ای نمی‌دهد و خیلی از مسائل نوشته نمی‌شود، بلکه خواننده باید آنچه را که در لایه‌لای گفت‌وگوها نهفته است دریابد. فرم داستان در انتقال مفاهیم ضمنی –که نوشته نشده‌اند- نقشی بسزا دارد».

توماس برنهارد وروایت زوال

بسیار دوستش می‌داشت، به دلیل تشخیص نادرست پزشکان مرد. همین پدربزرگ بود که برنهارد را با موسیقی، ادبیات و متفکرانی مانند شوپنهاور، پاسکال و کانت آشنا کرد. توماس جوان نخست در زمینه موسیقی تحصیل می‌کرد؛ اما وضعیت جسمانی نامناسبش او را از ادامه این کار بازداشت. توماس برنهارد در اوایل دهه پنجاه به سه کار روزنامه‌نگاری پرداخت تا اینکه در سال ۱۹۵۷ با انتشار اولین دفتر از اشعارش فعالیت خود را در زمینه سرودن شعر و نمایش‌نامه‌نویسی و داستان‌نویسی شروع کرد. اولین رمان تحسین‌شده برنهارد با عنوان «یخبندان» به سال ۱۹۶۳ به چاپ رسید و این شروع بیست‌وپنج سال نوشتن بی‌وقفه او بود. در یکی از داستان‌های مجموعه «مقلد صدا» با عنوان «جبار درونی» می‌خوانیم: «ماموران آتش‌نشان کرمس دادگاهی شده بودند؛ چون تشک نجات بازشده‌شان را در لحظه‌ای پس کشیده و پا به فرار گذاشته بودند که فرد خودکشی‌کننده، ساعت‌ها بود از لبه بیرونی دیوار خانه‌ای در طبقه چهارم در کرمس داشت پایینی‌ها را تهدید می‌کرد که می‌پرد پایین و خودش را می‌کشد، اما همه پرسد بهود پایین. جوان‌ترین آتش‌نشان در برابر دادگاه اظهار داشت که خیلی ناغافل و از روی یک جور فشار درونی عمل کرده و وقتی دیده است که فرد خودکشی‌کننده به تهدیدش جامه عمل پوشانده، پا به فرار گذاشته بی‌آنکه تشک نجات را ول کند. از آنجا که بین شش مامور آتش‌نشانی او قوی‌ترین‌شان بود، آن پنج نفر بقیه را هم همراه با تشک نجات با خود کشیدند و برده است، آن هم درست در لحظه‌ای که فرد خودکشی‌کننده، یک دانش‌جوی شوربخت آن‌طورکه در روزنامه نوشته‌اند، روی میدان پایین خانه‌ای که مدت‌ها محکم به آن چسبیده بود، ترکیده بود و هیچ بعید نبود که خود آنها هم به زمین بیفتند و کم و بیش متحمل زخم‌های دردناکی بشوند. دادگاهی که این مامور آتش‌نشانی، همان که به‌عنوان اولین نفر با تشک نجات گریخته بود و همان که چنان‌که آمد، قوی‌ترین و جوان‌ترین‌شان بود، به‌عنوان متهم اصلی در آن محاکمه می‌شد، توانست از متهم اصلی سلب مسئولیت و مانند پنج مامور دیگر آتش‌نشانی کرمس، او را هم از اتهام تبرئه کند. اگرچه طبیعتاً نتوانسته بود از بی‌گانه‌ی او یقین حاصل کند. ده‌ها سال است که آتش‌نشانی کرمس اصلاً مشهور است به بهترین آتش‌نشانی دنیا».

این انزوا نشانه‌ای از جامعه‌ای است که به مردم خود پشت کرده و آنها را در خلا وجودی رها کرده است، پیرمردهای داستان، افراد سال‌خورده و تهیدستی که به حال خود رها شده‌اند، نمادی از آن دسته از افرادی هستند که در حاشیه جامعه قرار گرفته و از ناهنجاری‌هایی رنج می‌برند که توماس برنهارد در بطن جامعه اتریش می‌بیند. عادت روزانه آنها به مصرف غذاهای ارزان، استعاره‌ای تند از جامعه‌ای است که به ابتدایی‌ترین و بی‌روح‌ترین شکل ممکن به زندگی می‌چسبد، بی‌هیچ امید یا معنای عمیق‌تری. برنهارد در سال ۱۹۳۱ در اتریش به دنیا آمد و در سال ۱۹۸۹ از دنیا رفت. پیش از این آثار دیگری از او از جمله «مقلد صدا» با ترجمه ناصر غیاثی در نشر نو منتشر شده بود. آن‌طورکه در توضیحات خود کتاب آمد، ابتدا قرار بوده این مجموعه داستانک «محتمل- نامحتمل» نامیده شود که می‌توان آن را توصیف دقیق صدواندی داستانک «مقلد صدا» دانست که درون‌مایه اصلی آنها مرگ است با طنز. مکان اغلب داستان‌های این مجموعه شهرهایی است در اتریش که مورد نیش و کنایه‌های برنهارد قرار می‌گیرد؛ اما او تنها به اتریش بسنده نمی‌کند و مکان برخی دیگر از این داستان‌ها را در دیگر کشورها و ازجمله ایران برمی‌گزیند. جمله‌های طولانی و پیچ‌درپیچ از دیگر ویژگی‌های داستانک‌های این کتاب است. برنهارد از برجسته‌ترین نویسندگان آلمانی‌زبان بعد از جنگ و از تحسین‌شده‌ترین نویسنده‌های نسل خود است. او فرزند ازدواجی غیرقانونی بود و کودکی و جوانی سختی را پشت‌سر گذاشت. مادرش که از او بیزار بود، رهایش کرد و بیماری چند بار او را تا پای مرگ برد و در آخر پدربزرگش که پیوندی عمیق داشت، می‌گذرد، اما این شهر در داستان به‌عنوان یک منطقه دلگیر و ساکن به تصویر کشیده شده است، نه به‌عنوان مقصدی زیبا در آلب. در واقع، فضای داستان به‌صورت کارکتری مستقل عمل می‌کند که حال‌و‌ووم را پوشیدگی و رکود جامعه اتریش را بازتاب می‌دهد؛ فضایی که نقدهای برنهارد نسبت به فرهنگ پس از جنگ اتریش را در خود جای داده است.

در «ارزان‌خورها»، انزوا تجربه‌ای دوگانه است؛ هم بیرونی و هم درونی. کالر به‌شدت تنه‌است؛ او در انزوا زندگی می‌کند و تنها به تماشای ارزان‌خورها دل خوش می‌کند. برای برنهارد،



ارزان خورها
توماس برنهارد
ترجمه محمد همتی
نشر افق

عطف

سرمایه‌داری و استثمارزمین شرق؛ جهان مدرن تا حد زیادی ارتباط انسان با طبیعت را مختل کرده و از سوی دیگر سازوکارهای تولید مثنی بر سود به‌طور مداوم کره زمین را تخریب می‌کند. نظام سرمایه‌داری زمین را نه به‌عنوان مکان زندگی انسان‌ها، بلکه به‌عنوان محلی برای انباشت هرچه بیشتر سرمایه می‌بیند. لوسی جونز در کتابی با عنوان «فراق بهشت»، با عنوان «چرا دشمنان به آغوش طبیعت نیاز دارد؟»، با اشاره به تخریب رابطه میان انسان و طبیعت، می‌گوید ضروری است که چرخشی اضطراری در سطح کل جامعه به وجود بیاوریم. این کتاب که اخیراً به ترجمه مریم خدادادی در نشر بیدگل منتشر شده، در شش بخش با این عناوین نوشته شده است: نهال، ریشه‌ها، شاخه‌ها، تنه درخت، پوست درختان و معضل.

جونز به ذهنیت استثمار حاکم بر جهان کنونی اشاره کرده و نوشته «اسطوره قهرمان –این میل سمی‌ناپذیر به امنیت، سلطه و جبرگی بر زمین- که نیروی محرکه تمدن و سرمایه‌داری غربی بوده، از مرزهای معقول فراتر رفته است. ما بیش از اندازه از طبیعت برداشت کرده‌ایم و الگوهایی را معیار قرار داده‌ایم که نهایتاً به فاجعه منجر می‌شوند. میل انسان به مالکیت، رفاه و تجملات طبیعت را تا آستانه فروپاشی برده است.» بر این اساس است که او معتقد است باید سبک زندگی افراطی را با زندگی مسئولانه و پایدار جایگزین کنیم. به اعتقاد او، باید سازوکار و چندوچون طبیعت را نه به‌عنوان موضوعی حاشیه‌ای بلکه در حکم مسئله‌ای اساسی آموزش بدهیم. در طراحی شهرها باقی گونه‌های حیات را در اولویت قرار دهیم و دسترسی اقشار آسیب‌پذیر و حاشیه‌نشین به فضاهای طبیعی را تضمین کنیم. آموزش محیط‌زیستی را ارتقا بدهیم و در آن سرمایه‌گذاری کنیم.

لوسی جونز نویسنده، روزنامه‌نگار و پژوهشگر اکتلیسی است که نوشته‌هایش در حوزه‌های فرهنگ، علم، طبیعت، سلامت روان و محیط زیست در نشریات معتبری همچون گاردین، تایمز و بی‌بی‌سی وایلدلایف منتشر شده‌اند. نخستین کتاب او از سوی انجمن نویسندگان به‌عنوان کتاب برگزیده انتخاب شد. اثر حاضر یعنی «فراق بهشت» با تلفیقی از پژوهش‌های علمی، روان‌شناسی، عصب‌شناسی و روایت‌های شخصی، تحسین گسترده‌ای برانگیخت. آثار جونز با ترکیب روایت شخصی و تحقیق علمی، چشم‌اندازی تازه و چندلایه را پیش‌روی مخاطب می‌گشایند. جونز بررسی سازوکار تأثیر طبیعت بر سلامت روان انسان را از سال ۲۰۱۲ شروع کرده و می‌گوید در دورانی که به تحقیق مشغول بوده از حجم شواهد و همچنین تنوع‌شان شگفت‌زده شده است. او نوشته است: «اول فکر می‌کردم شاید مطالعه راهگشا با پژوهش قطعی‌ای وجود داشته باشد که توضیح بدهد چرا محیط‌های طبیعی به شکلی اسرارآمیز التیام‌بخش‌اند و به ما فرصت ترمیم و احیا می‌دهند. اما هرچه جلوتر رفتم ترکیب پیچیده‌تری کشف کردم. از فواید متنوع آن برای بخش‌های مختلف بدن، مغز، ذهن و روح، شاید قبل از این‌ها می‌گفتم رابطه با پیوند با طبیعت برای همه مناسب نیست؛ هرچه باشد بعضی‌ها به محیط‌های طبیعی علاقه‌ای ندارند. اما درواقع تحقیقات نشان می‌دهند که طبیعت در پس‌زمینه زندگی برای سلامت روان همه افراد جامعه ضروری است. دوری از جهان طبیعی دارد سلامت روان همه‌مان را دره‌دره نابود می‌کند، حتی اگر از آن دست آدم‌هایی نباشیم که اوقات فراغتمان را صرف شناختن حشرات یا بالارفتن از درخت کنیم».



فراق بهشت
لوسی جونز
ترجمه مریم خدادادی
نشر بیدگل